

بوستان مهدی

محمد علی ناصح

رئیس انجمن ادبی ایران

۷

جهانبان دین پرور دادگر نیامد چو بو بکر بعد از عمر

مصراع نخستین در بعضی نسخ چنینست «جهانبان و دین پرور و دادگر»
و آن نیز وجهی دارد هیچ فرمانروا و حکمفرمای جهان پناه « پاسدار گیتی از ستم
بیداد گران» و نیرو بخش آئین و شریعت احمدی و عدل گستر پس از عمر مانند
ابوبکر «ممدوح» قدم بعرضه هستی نهاد... بنده چنین میدانم که حضرت شیخ از
«عمر» عمر بن خطاب خلیفه دوم «و نیز عمر بن عبدالعزیز خلیفه اموی را» که داستانهائی
از بزرگواری و سلامت نفس و کم آزاری او در بوستان و کتابهای دیگر مسطورست و
بعضی او را «عمر ثانی» گفته و از خلفای راشدین شمرده اند اراده کرده باشد.

سر سرورانست و تاج مهان بدوران عدلش بنازای جهان

در بعضی نسخ بجای «بنازای جهان» بنازد جهان مکتوب و از نظر معنی
رستترست چه طلب امری که عمل کردن یا بکار بستن آن هر دو بیکسان احتمال دارد
بمنزله اخبار از وقوع آن نیست ممدوح سرور سر بلندان و گردنفر ازان و افسرو تاج
افتخار مهان و بزرگانست و گیتی بنوبت عدل یعنی دوران پادشاهی وی که سراسر

زمان دادپروری و عدل گستریست نازان و مفتخرست -- «سر» اگر بمعنی سرور و رئیس باشد جمع آنرا با الف و نون بندند «وسران» گویند و اینکه خاقانی بهمین منظور «سرها» گفته است «سرها بینی کلاه دریای- برمشهدمر ترضی زمین سای» نادرست و برنادر حکم نتوان کرد.

گر از فتنه آید کسی در پناه ندارد جزین کشور آرامگاه
اگر کسی از ترکتاز فتنه عالمگیر و جهانسوز پناهگاهی جوید جز درین
سرزمین «خطه فارس» روی آسایش نبیند و مقام امن نباشد.

فطوبی لباب کبیت العتیق حوالیه من کل فج عمیق
پس خوش و بسعدت و آبادباد قصر و کاخی که مانند کعبه معظمه «بیت الله»
بیت الحرام «بیت عتیق» باعتبار اینکه دیرینه تر و نخستین سرائیست که برای پرستش
خدای یگانه ساخته شده است یا آزادست و کسی از افراد بشر مالک و صاحب آن نیست
مردمان از هر راه دراز و دور تک پیرامون آن آمده اند. فاضل مشهور عبدالرحیم
صفی پوری در مؤلف نفیس خود «منتهی الارب» بفتح همزه میگوید «هو حوالیه» او پیرامون
آنست و كذلك هو حوالیه و لا تقل حوالیه بالسکر یعنی حوالی بفتح لام بخوانید و
«حوالی» بکسر لام بخوانید که غلطست سخن وی درباره تلفظ صحیح این لغت در عربی
صحیحست اما فصحای پارسی زبان تصرفی در آن کرده و «حوالی» بر وزن مساعی
گفته اند مولوی فرماید:

باغست و بهار و سرو عالی ما خود نرویم ازین حوالی
ندیدم چنین گنج و ملک و سریر که وقفست بر طفل و درویش و پیر
چنین خزان و گنجینه و وقف بر کودک و نیازمند و سالخورد که بینوایان از آن
بنوارسند ندیدم و نیز اینگونه کشوری که پناهگاه آوارگان بیچاره باشد نیافتم و
هم چنین دستگاه پادشاهی که در کار مصالح ملک و ملت بکوشد و همگان را از وی سود
رسد ندیدم. شاید از ندیدم معنی «نیست» را اراده کرده است.

نیامد برش درد ناک غمی که نهاد بر خاطرش مرهمی
هر غمناک و بیمار اندوه حادثات که بدرگاه این پادشاه روی آورد بر خاطر

خسته و دل مجروح وی مرهم گذاشت و نجاتش بخشید و شفا داد .

طلبگار خیرست و امیدوار خدایا امیدی که دارد برار

وی خواهان خوبی و جویان نیکی رساندن ب مردم و نیز راجی ب فضل و عنایت
تست بار پروردگارا امیدش را بر آورو رجاء او را قرین قبول فرمای .

کله گوشه بر آسمان برین هنوز از تواضع سرش بر زمین

گوشه کلاه و تاج وی بر فراز چرخ بلند و سپهر بر شده است و همچنان سروی
در مقام فروتنی زمین سایست .

گدا گر تواضع کند خوی اوست ز گردنقرآزان تواضع نکوست

اگر گدا و نیازمند تواضع کند و نماز برد عادت و سرشت اوست و این شیوه
از گردنکشان، سرافرازان، سربلندان خوش آیند و پسندیده است .

اگر زیر دستی بیفتد چه خاست ز بر دست افتاده مرد خداست

اگر زیر دست و فرود پایه بخاک افتد و زمین بوسد چه میشود کاری نکرده
است بسیار نیست ز بر دست بلند جایگاهی که بطبع افتاده متواضع فروتن باشد مرد خدا،
یردان شناس و اهل معرفتست .

نه ذکر جمیالش نهان میرود که صیفت کرم در جهان میرود

نپنداری که نام او را پنهان در خفا بنیکی یاد میکنند بلکه آوازه و شهرت
را مدردی وی جهانگیرست .

چنوئی خردمند فرخ نژاد ندارد جهان تا جهانست یاد

چون او، مانند وی بخرد و عاقلی و الاتبار نژاده از دودمان اصیل گیتی تا
جهان هستی هست بیاد ندارد و بخاطر نیارد .

نبینی در ایام او رنجۀ که نالد ز بیداد سر پنجه

بروز گار وی رنج دیده و آسیب رسیده را که از ستم و دزدستی نیرومندی
سخت بازو و زور آوری قوی دست بنالدوزاری آغازد نمیبینی، توانی دید بحکم آنکه قوی

برضعیف ظلم نتواند کرد .

کس این رسم و ترتیب و آئین ندید
فریدون با آن شکوه این ندید
هیچ کس حتی فریدون با آنهمه شکوه و مهابت و بزرگی چنین شیوه و روش
منظم و آئین شایسته و رسم پسندیده مشاهده نکرد .

از آن پیش حق پایگاهش قویست
که دست ضعیفان بجاهش قویست
بدان سبب نزد خداوند یکتار فیه منزلت و بلند پایگاهست که ناتوانان
بجاه و قدروی نبرومند و قویدستند .

چنان سایه گسترده بر عالمی
که زالی نیندیشد از رستمی
بدانگونه بر جهان سایه گسترده و گیتی را در ظل عدل و رأفت جای داده است
که بمثل پیر زنی فر توت و ناتوان از نبر و مندی چون رستم داستان نهر اسد و بیم ندارد
حذف رابطه زمانی «است» درین بیت بقریئه ذکر آن در شعر سابقست .

همه وقت مردم ز جور زمان
بنالند و از گردش آسمان
همیشه و در همه هنگام مردمان از بیداد روزگار و سیر فلک در ناله و افغانند .
مردم «چون اسم جماعت» باز گرداندن ضمیر مفرد یا جمع بآن جائزست «می گر
نخورد مردم دانا که خورد» با این وصف ارجاع ضمیر جمع بآن از نظر معنی بهتر و
معمول ترست .

در ایام عدل تو ای شهریار
ندارد شکایت کس از روزگار
اما بروزگار داد گستری و نوبت پادشاهی تو ای پاسدار و نگاهبان و یاری
دهنده کشور یکتا تن از زه نه گله ندارد چه موجب شکایتی نمی بیند .

بعهد تو می بینم آرام خلق
پس از تو ندانم سرانجام خلق
در زمان تو مردم را درامن و آرامش و آسودگی خاطر می بینم اما نمیدانم و
معلوم نیست که بعد از تو روزگارشان چگونه شود و کارشان بکجا رسد .

هم از بخت فرخنده فرجام تست
که تاریخ سعدی در ایام تست

همانا از طالع سعید و اقبال خجسته مآل تو باشد که دوران عمر و حیات و
زمان بلند آواز کی سعدی در زمان پادشاهی تست .

که تا بر فلک ماه و خورشید هست درین دفترت ذکر جاوید هست
زیرا تامه و آفتاب «قمر و شمس» بر آسمان هست و جهان هستی باقیست
ذکر جمیل و سرمدی تو درین کتاب بر جا و مخلصت .

ملوک از نکو نامی اندوختند ز پیشینیان سیرت آموختند
اگ ملکان، پادشاهان خوشنامی و حسن شهرت ذخیره کردند و برجای
نهادند از آن بود که روش و سیرت خویش را در آداب سیاست و مملکداری از شاهان
سابق فرا گرفتند .

تو در سیرت پادشاهی خویش سبق بردی از پادشاهان پیش
اما تو در آئین سلطنت خویش از ملوک ماضی پیشی گرفتی و از آنان فراتر شدی
چنان درست رسمی نهادی که باید شاهان آینده از کردار تو درس تدبیر کشور بیاموزند
و فراخوانند .

سکندر بدیوار روئین و سنگ بگرد از جهان راه یا جوج تنگ
اسکندر با دیواری که از سنگ و روی بر آورد راه یا جوج را بر جهان بیست .
یا جوج و مأجوج هر یک امته هستند دارای چهار صد امیر که کسی از آنان نمیرد تا
فرزندان او هزار سوار شوند و اصناف آنان بسیار و بصورتهم و شکلهای شگفتند درازی
قامت گروهی از آنان صدو بیست ارش، ذراع میباشد و قسمی از ایشان یک گوش خود
را فرش زیر انداز و گوش دیگر را لحاف روی انداز میکنند و فیل و خوک و نیز
مردگان خود را میخورند و طول برخی از آنان یک بدست، یک و جبست ... بعضی
گفته اند که نام مردان آنان یا جوج و اسم زنان شان مأجوج باشد! نقل باختصار از
معیار اللغه تألیف محمد علی بن محمد صادق شیرازی .